أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 پیرو مطالب گذشته در فرمایش امام صادق علیه السلام و مطلبی كه عنوان بصری مطرح كرد تا جایی كه ذاكره به یاد می آورد صحبت به اینجا رسید كه افراد در ارتباط با تلقی مطالب حق و باطل در دو طیف محكم و متشابه نفسی قرار دارند،

 آیه شریفه كه عنوان برای صحبت بود، آیه‌ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَه وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ‌ آل‌عمران، ٧

 در این آیه خداوند آیات را به دو قسم تقسیم می كند، مطالبی را كه در قرآن كریم آمده است به دو طیف تقسیم می شود طیف اول آیات محكمات است یعنی آیاتی كه در آن تردید و شك و شبهه نیست معنا روشن است و قابل توجیه نیست، و مسأله واضح است و نیاز به تعبیر و تفسیر و توجیه ندارد، و نظایری در این زمینه خدمت رفقا عرض شد،

 آیات دیگری است كه این آیات آیات متشابه است و احتمال تأویل و توجیه دارد، آن نفوسی كه دارای انحرافات و اعوجاج نفسی هستند می توانند برای خود از این آیات استدلال بیاورند این هم یك دسته از آیات.

 خداوند می فرماید آن كسانی كه در دلشان زیغ است، زیغ یعنی كدورت و گرفتگی و انسداد، كه همان معنای انحراف است، آنها در تمسّك به آیات و در تمسّك به قرآن به دنبال این دسته از آیات می روند، وقتی قرآن را می خوانند در آیات می گردند آنكه به دردشان می خورد پیدا كنند، آنكه بتوانند یك روزی به وسیله‌ی او، در هدف دنیوی و نفسانی خود مورد استفاده قرار بدهند، خیلی جای دقت است رفقا كه انسان چطور باید آیات قرآن را بخواند و چطور با آیات قرآن باید برخورد كند،

 اتفاقا دیروز بود جایی بودیم یك مجلسی بود مطالب مختلفی در آنجا مطرح می شد، یك شخصی در آنجا راجع به احكام الهی و عدم سنخیت آن احكام با مسائل و جوامع امروزی البته نه اینكه نظر او باشد، نقل قول می كرد از طرف بعضی از افراد كه اهل علم بودند، مثلا فرض كنید كه در مورد رجم زنای محصَن یعنی در حصن قرار گرفته است زنای محصِنه نداریم زنای محصَن است،

 یا فرض كنید كه در مورد قطع دست سارق و امثال ذلك، این تمسّك به قرآن می كرد، آیه دارد كه‌ وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما المائدة، ٣٨ دستشان را قطع كنید، این جای اشكال نیست، دست باید قطع شود، البته در مورد سرقت شرایطی دارد و همینطور دست را قطع نمی كنند، آیا شخص نیازمند بوده یا نبوده؟ از روی ضرورت این كار را انجام داده یا نه؟ حكم به او رسیده یا نه؟ در چه شرایط روحی بوده؟ تمام اینها باید

 ملاحظه بشود و هیمنطور سر سری نمی شود هم را آورد و ردیف كرد و قطع كرد و اعدام كرد، نه! حساب و كتاب دارد، این آیه راجع به این مسأله دلالت می كند، دلالتش هم روشن است، در روایات هم داریم از ائمه هم وارد است و نظایرش هم در تاریخ اسلام اتفاق افتاده، بعد حالا آن شخص می گفت كه نه! منظور از فقطعوا ایدیهما، ید به معنای سلطه است، مثل‌ ... يَدُ اللَه فَوْقَ أَيْدِيهِمْ‌ الفتح، ١٠، دست خدا بالای سر همه است، یعنی سلطه و حكومت و ولایت خدا بالای سر است، یا فرض كنید كه در روایات داریم یداللَه مع الجماعه‌[[1]](#footnote-1)، دست خدا روی سر جماعت است، یعنی جماعت مؤمنین و امثال ذلك‌ وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَه مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ‌ المائدة، ٦٤ یهود می گویند كه دست خدا بسته است پس این دلالت می كند از اینكه این آیه ای كه در اینجا می فرماید فقطعوا ایدیهما این هم در اینجا به معنای سلطه است، یعنی سلطه‌ی آنها باید قطع شود و آنها را باید در زندان انداخت و حبس كرد تا قدرتشان گرفته بشود،

 ببینید چطور خیلی صریح آن آیه ای كه دلالت بر قطع دست می كند یا فرض كنید كه این اصلا نخوانده این را إِنَّما جَزاءُ الَّذِينَ يُحارِبُونَ اللَه وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَساداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ ... المائدة، ٣٣ راجع به آن كسانی كه مفسد هستند و راه را می بندند و امنیت را از بین می برند از بلاد مسلمین سلب امنیت می كنند و جامعه را در نا امنی قرار می دهند در آنجا حكم این است كه فقطعوا ایدیهما وارجلهما من خلاف یعنی چه؟ یعنی دست راست و پای چپ، این دیگر ولایت و سلطه‌ی چپ و راست كه نداریم، یعنی چه؟ اصلا معنا ندارد، همه‌ی اینها برای چیست؟ بخاطر فرار از واقعیت است، به خاطر فرار از حقیقت است، به خاطر دنباله روی از امیال و اهواءاست، به خاطر دنباله روی از توهمات و تخیلات است،

 انسان یك توهم پوچ و واهی به ذهنش خطور می كند و بر آن اساس چون نمی تواند آن توهم را به صورت بی پیرایه و صاف به جامعه عرضه كند چون جامعه نمی پذیرد پس به دنبال دلیلش می گردد، این آیه را ببینیم و آن آیه را ببینیم و یك روایت پیدا كنیم، فرض كنیم در موردی صد تا روایت داریم همه‌ی آن روایت ها را كنار می گذارد و روایتی را كه اصلا سند ندارد، می گوید در آنجا مسأله به این كیفیت است،

 امیرالمؤمنین علیه السلام سلونی قبل عن تفقدونی‌[[2]](#footnote-2) امام صادق علیه السلام می فرماید: از مادون عرش آنچه می خواهید سؤال كنید در نزد ماست‌[[3]](#footnote-3)، این روایات همه در كتب شیعه به عنوان تواتر معنوی نه استفاضه آمده در كتب اهل سنت از امیرالمؤمنین علیه السلام همه نقل كردند، یكی می آید همه‌ی اینها را كنار می گذارد و یك روایتی كه نه سر دارد و نه ته دارد در یك كتاب اهل تسنن است كه پیغمبر فرمود كه من نمی دانم این درخت های خرما را چطور بارور می كنند؟ می گوییم ها! پیغمبر خبر نداشته است، از زراعت خبر نداشته و

 از مسائل روز خبر نداشته است، این مریض است این آدم را می گویند مریض، چرا؟ تو كه می آیی یك روایت از یك كتاب نقل می كنی آن هم كتاب اهل تسنن كه روایاتشان چه عرض كنم هست و اینها! اینهمه روایات صحیح السند و غیر قابل خدشه كه یكی و دوتا هم نیست ده ها روایت راجع به علم امام و اینها آمده است همه را كنار بگذاریم فقط آن یكی را بگیریم این معلوم است كه یك چیزیش می شود، این فرد می شود فرد مریض، فردی كه در نگرش خودش در دیدگاه خودش نسبت به مسائل، به دنبال حقیقت نمی گردد به دنبال توجیه توهمات و تخیلات است و توهمات و تخیلات كه حد یقف ندارد، در یك جایی كه توقف نمی كند و همینطور ادامه پیدا می كند،

 و این یك مسأله ای است كه از زمانی كه خدا آدم بوالبشر را در این دنیا خلق فرمود تا روز قیامت، این مسأله هست كه انسان در ارتباط با حقایق و اباطیل چگونه خود را ارزیابی باید بكند؟ چگونه باید خود را در این میدان وارد كند و چگونه مسائل را باید مورد تحقیق قرار بدهد تا خدای ناكرده به این دام مبتلا نشود و قبل از اینكه به منافع و به هوا ها و به امیال دنیوی و نفسانی تفكر كند قبلا به دنبال اصل مطلب و حقیقت برود، حال اگر در آنجا اشتباهی كرد، و خطایی آن یك مطلب دیگری است انسان ممكن است كه همان مسیر صحیح را طی كند و كسی هم كه ادعای عصمت نكرده است ممكن است در همان مسیر شخصی اشتباه كند و خطا برود و در وقتی هم این خطای او جبران می شود و اعتقاد باطل او تصحیح می شود، این مسأله‌بدیهی است، اما اینكه یك شخص بیاید و برای توجیه مقاصد خود و توجیه رفتار خود از راه هایی بهره بگیرد كه آن راه ها مورد خدشه و مورد ایراد و محتمل الصدق و الكذب است این مسأله خلاف است‌

 لذا خداوند در این آیه می فرماید كه آن كسانی كه در دلشان زیغ است و انحراف و كجی دارند، این افراد به دنبال آیات محكم نمی گردند، به دنبال آیاتی كه دلالت اینها روشن است نمی گردند به دنبال آیاتی كه آن آیات انسان را به راه حق هدایت می كند نمی گردند، چقدر در آیات قرآن داریم كه همیشه با یقین حركت كنید، دیگر شما صریح تر از این آیه سراغ ندارید كه همیشه انسان باید قطع داشته باشد، نسبت به راهش یقین و علم داشته باشد در مقابل ظنّ و حدس و شكّ و تردید و آن اموری كه عوام مردم در مسائل خودشان در این راه ها حركت می كنند. يَرْفَعِ اللَه الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ‌ المجادلة، ١١ آن كسانی كه دارای علم هستند درجات آنها را خدا بالا می برد و حجاب های نفسانی را از دیدگان آنها بر می دارد آنهایی كه دنبال علم هستند، نه دنبال شك و حدس، خیال می كنم مطلب اینطور است هزار سال بنشینی و خیال كنی یك سانت خدا بالا نمی بردت، به نظرم باید مسأله اینطور باشد، بی خود كردی كه نظرت اینطور است، گمان من بر این است كه فلان قضیه بر این محور است، این گمان، گمان بی خود است، باید بگویی علم و یقین دارم یا این اعتقاد من در صورت عدم علم، نزدیك به علم است در آنجایی كه دیگر راهی نیست.

 لذا ما می بینیم حركت مردم و دیدگاه مردم در مسائل مختلفه، همه‌ی اینها با آیات محكمات قرآن در تعارض است، فلان كس این حرف را زده است پس تو نباید هیچ حرفی بزنی! كی چنین حرفی زده؟ چون‌

 فلان كس این حرف را زده است پس من باید دیگر ساكت باشم؟ و اگر مطلب حقی به نظرم می رسد نباید بگویم؟ این با آیه‌ی قرآن در تعارض است پس می شود باطل، چون مردم نظرشان این است پس من هم باید متابعت كنم، چه كسی گفته است؟ بلكه مردم بخواهد زهر و سم بخورند! تو هم باید بخوری؟ این می شود مخالف. چون فلان كس دارای این موقعیت اجتماعی است بنابراین دیگر انسان نباید به فكر خودش و به عقل خودش مجال برای پرواز بدهد، مجال برای حركت و سیر و طیران بدهد شاید از او بهتر باشد،

 یك وقتی ما رفته بودیم خدمت استادمان خدا رحمتشان كند، مرحوم آقای شیخ مرتضی حائری كه من به حق می توانم بگویم آن استفاده ای كه باید بكنم بیشتر از ایشان كردم در بحث ها و درس هایی كه وجود داشت چون مرد دقیق النظر و بسیار متواضع بود، گاه گاهی می شد كه بعد از درس می رفتم خدمت ایشان و راجع به درس صحبت می كردیم همین كه مطلب می رسید به جایی كه بحث، بحث عقلی می شد یعنی از دایره‌ی فقه بحث می آمد به دایره‌ی عقلی، یك مرتبه ایشان می گفت من اینها را بلد نیستم برو اینها را از پدرت بپرس، با مرحوم آقا هم رفیق بودند، صاف و بی رودروایستی و چقدر خوب است انسان اینطور باشد یك وقتی كه ما با مرحوم پدرمان به دیدن ایشان رفتیم ایشان گفتند من واقعا از نعمت خدا در شگفت هستم آخر ما درس نخواندیم و مدرسه نرفتیم، جایی نرفتیم. پدر ما، ما را مكتب فرستاد ولی الان وقتی من مطالعه می كنم به مطالب مرحوم شیخ طوسی وقتی نگاه می كنم می بینم خداوند مرا جلو تر از او قرار داده است و فكر مرا صائب تر قرار داده است و نظر مرا نسبت به مطالب شیخ عمیق تر قرار داده است، هم آن راست بود و هم این حرفش راست بود، هر دو راست بود چون مرد صدق و راست و درست بود، مرحوم آقای شیخ مرتضی حائری غل و غش نداشت عرق دین و ولایت داشت، خدا رحمتشان كند، كم پیدا می شوند از این افراد، خیلی كم، اگر پیدا بشود.

 چه اشكال دارد؟ شیخ طوسی باشد شیخ الطائفه باشد، معصوم كه نیست و امام كه نیست، ما فقط چهارده معصوم داریم و در مقابل آنها لب بسته تمام. بقیه چه؟ بقیه همه بشرند و خداوند بقیه را معصوم قرار نداده است فقط آن مُخلَصین هستند كه آنها به واسطه‌ی متابعت از امام علیه السلام به مقام اخلاص رسیدند، آنها یك مطلب دیگری دارند كه آنها نوادر هستند، آن ولی الهی كه دارای خصوصیتی است آن جداست، بقیه‌ی افراد نه،

 كتاب ها را می خوانیم و مطالعه می كنیم به اندازه‌ی دركمان و فهممان و سعه‌ی اطلاعاتمان، بر حسب آن ظروفی كه برای ما مهیا شده است و بر حسب آن ارتكازاتی كه به واسطه‌ی ارتباط با ظروف مختلفه برای انسان یك موقعیت ذهنی و فكری ایجاد كرده است و خب طبیعتا هر كسی هم تفاوت می كند، انسان نسبت به یك مسأله برداشت می كند، رفقا هم می دانند، برادران و رفقای ما در مسائلی كه هست و مطرح می شود از جای دیگر مطلب آورده نمی شود، همین مطالبی كه در كتب فقهی است، همین مطالب و روایاتی كه در كتب‌

 احادیث است همین مطالبی كه از ائمه علیه السلام است، همین مطالب مورد بحث قرار می گیرد و صورت مسأله می بینید جور دیگری شد و نتیجه به شكل دیگری درآمد، ما از خود روایت جعل نمی كنیم، از خود دلیل و حدیث نمی آوریم،

 آنچه كه حجّت است در شرع و استنباط سه چیز است یكی قرآن و دیگری روایات و سیره‌ی اهل بیت علیهم السلام و سوم عقل كه در بعضی از موارد كه استقلال دارد حجیت دارد، و دیگر غیر از این هم چیزی نیست آن اجماعی هم كه تا به حال بوده را ما پنبه اش را زدیم و آن را به تاریخ فرستادیم، این سه مسأله، بر این اساس فرد می آید و چه می كند؟ راجع به یك قضیه حكم می دهد و نظر می دهد و شخص دیگر هم نظر خلاف می دهد اشكال ندارد و ایراد ندارد. ما كه معصوم نیستیم، آنكه معصوم هست یك نفر است و آن هم غایب است و خود او این جریان را ایجاد كرده است. در زمان غیبت تكلیف ما بر همین است تمسك به همین روایات اهل بیت و اگر هم خطایی بود خود آن شخصی كه ولی و قیم دین است و از انظار غایب است خود او هم مورد عفو و بخشش قرار می دهد تا وقتی كه غرض و مرضی در كار نباشد، همین كه غرض و مرض بخواهد بیاید، او جلوی ما را در روز قیامت و در همین دنیا خواهد گرفت و از ما سوال خواهد كرد، این مسأله بر این اساس است‌

 بنابراین آنچه كه باید مورد توجه قرار بگیرد مسأله مهم اینجاست كه انسان وقتی كه به آیات الهی فكر می كند و قرآن را می خواند وقتی كه روایات اهل بیت علیه السلام و تاریخ را می خواند وقتی كه كلمات بزرگان را مورد مطالعه قرار می دهد آیا باید از یك فكر از پیش ساخته و پیش فرض باید تبعیت كند یا اینكه نه واقعا باید او را انجام بدهد واقعا باید به دنبال برود؟ این آیاتی كه من باب مثال در مورد یقین است در مورد علم است، اینهمه روایت در مورد علم داریم، مثل حیوانات داریم در روایات كه سرتان را پایین نیندازید و به هر صدایی توجه نكنید و به دنبال هر صدایی نروید و به دنبال هر بادی تمایل پیدا نكنید یمیلون مع كل ریح. آن درختانی كه نازك و نحیف هستند به هر طرف باد می آید می چرخند ولی وقتی كه درخت، درخت قطوری باشد، نه! می ایستد و پا بر جا می ماند، تمام اینها برای این است كه انسان در زندگی و در مسیر خودش چه راهی را انتخاب كند،

 شما در آیه قرآن دارید دیگر صریح تر از این كه خدا نمی تواند بیان كند قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا لقمان، ٢١ نظایر آیاتی كه دلالت می كند بر عدم اطاعت امت از دستورات پیامبران این است كه ما پدرانمان در همین مسیر رفتند ما هم بر همین مسیر می رویم اینها این كار را كردند ما هم می كنیم روشی كه تا به حال بوده ما هم ادامه می دهیم، پدران شما كردند غلط كردند، مگر پدران ما هر كاری كردند درست بوده؟ مگر آن كسانی كه در سابق آمدند و زندگانی خودشان را بر این مسیر قرار دادند مگر كار صحیحی انجام دادند؟ مگر هر ملتی به هر روشی كه می رود آن روشش روش مرضی و پسندیده و حق است و مگر حقّ اختیار و تفكر برای ملت بعد وجود ندارد و مگر آن افرادی كه آینده را می سازند آنها از همان حقوقی كه پدران برخوردار

 بودند برخوردار نیستند؟ فقط حق مال آنهاست؟ فقط مال آنهایی كه سی سال و پنجاه سال پیش و صد سال پیش بودند؟ بنابراین هیچ تغییر و تحولی در تاریخ نباید به وجود بیایید چون هر گروه و دسته ای كه بخواهند این تحول علمی و تحول حق و تحول ارزشی را بوجود بیاورند همین قانون و همین مانع بر سر راه آنها وجود دارد، خب قبل از شما این كار را نكردند پس مسأله تمام است در حالی كه تمام انبیاء برای شكستن و از بین بردن این سد آمدند، ... كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ‌ البقرة، ١٧٠ حتی اگر پدران اینها چیزی نفهمیدند و از روی عدم تعقل و فهم و از روی جهالت و حماقت انجام دادند باز تو باید انجام بدهی؟ ببینید مسأله چقدر روشن بیان شده است این می شود محكمات، این می شود محكمات آیات بر این قضیه.

 از حالا ما كاری به زمان قبل از پیغمبر نداریم در همان زمان از پیغمبر به بعد، از زمان رسول خدا به بعد، تمام بیچارگی هایی كه برای مسلمین اتفاق افتاد به خاطر عمل نكردن به همین آیه بود یكی به خاطر اینكه دنبال هوا و شایعات رفتن آمدن انتخاب كردند خلیفه‌ی اول را و خلیفه‌ی اول را در جای باطل قرار دادند و حق را خانه نشین كردند، سر خلیفه‌ی دوم كه شد به جای اینكه رأی بگیرند هر چه آن آمد وصیت كرد به آن عمل كردند، ابی بكر آمد عمر را انتخاب كرد شما آمدید گیرم بر اینكه مسأله‌ی سقیفه كه الحمد لله امروزه سقیفه شده است از شرف اسلام و افتخار اسلام!! این را هم یاد گرفتیم چیزهای آخر الزمان است، مغزهای گندیده چه چیزی از خود تراوش می كنند بهتر از این؟، سقیفه كه مایه نفرت و ننگ تاریخ اسلام است تبدیل می شود به شرف و فخر و افتخار اسلام! كه مسلمان ها آمدند و چنین مسأله ای را به وجود آوردند تا اینكه اسلام را حفظ كنند! گیرم بر اینكه مسأله‌ی سقیفه درست بوده و آن فرد بی لیاقت و منحرف را شما اختیار كردید بسیار خب، یك سقیفه‌ی دیگر تشكیل بدهید مگر هر چه او وصیت كرد درست است؟ ببینید این مردم اصلا فهم ندارند، گیرم سقیفه درست است خب یك سقیفه‌ی دیگر درست كنید و عمر را انتخاب كنید چرا بدون مشورت و چرا بدون انتخاب هر چه او وصیت كرد عمل كردید؟ برای چه؟

 وباز همین قضیه در خلافت عثمان شما می بینید كه اتفاق افتاد چند نفر را تعیین می كند طلحه و زبیر و عبدالرحمن عوف و عثمان، امیرالمؤمنین و یك نفر دیگر ظاهرا ابن عباس بود، پنج نفر را انتخاب می كند و بعد خودش هم دستور می دهد اگر دو نفر در یك طرف باشند باید این منزل را درش را ببندید این پنج نفر بیایند با هم صحبت كنند و مشورت كنند و یك جوری نقشه می ریزد كه با توجه به شناخت روحیات افراد در هیچ حالتی امیرالمؤمنین به خلافت نرسد، اگر اینها آمدند دو نفر یك طرف سه نفر بودند آنكه عثمان آن طرف است او بر حق است خب قضیه معلوم است، و بقیه را باید گردن زد اگر گوش ندادند و عمل نكردند، (الان خوب در ذهنم نیست خیلی قضیه‌ی عجیبی است كه عمر آمده و این كار را كرده مرحوم آقا هم در كتاب آوردند و من هم در كتاب آوردم.)

 تو كه داری می گویی دموكراسی اقتضا می كند بر اینكه دنبال ابوبكر برویم چرا این دموكراسی را برای عمر انجام ندادی و چرا این را برای عثمان انجام ندادی و چرا این حق اختیار و آزادی انتخاب را برای دو خلیفه‌ی دیگر انجام ندادی؟ ها؟

 فقط این قضیه باید راجع به امیرالمؤمنین اتفاق بیفتد كه چنان حمله كردند این مردم بر خانه آن حضرت كه درب را شكستند، و حسنین را در زیر دست و پا له كردند. تا اینكه امیرالمؤمنین را به خلافت بنشانند فقط دموكراسی در اینجا باید اتفاق بیفتد؟ امیرالمؤمنین هم گفت بروید پی كارتان و امیرالمؤمنین آمد مثل عمر بزند دختر پیغمبر را تكه تكه كند برای خلافت، الحمد لله الان می گویند نه این قضیه اتفاق نیفتاده! چه كسی گفته؟ همه چیز دیگر تغییر پیدا كرده ظاهرا مثل اینكه علامات قیامت دارد ظاهر می شود اینطور كه مشاهده می كنیم وقتی مسلمات تاریخ و ضروریات اینگونه دستخوش انحراف و انكار قرار بگیرد دیگر ظاهرا این جریان سیارات و زمین و سماء این صورت دیگر پیدا كرده آنهم به دست خود ما، نه به دست مخالفین،

 یكی می آید زیارت عاشورا را انكار می كند و می گوید سند ندارد آن یكی می آید تكه تكه كردن دختر پیغمبر را انكار می كند و یكی می آید عمر كه در حالت احتضار پیغمبر گفت ان الرجل لیهجر[[4]](#footnote-4) این نعوذ باللَه نعوذ باللَه ان الرجل می دانی یعنی چه؟ یعنی مرتیكه، حالا متوجه شدی؟ یعنی مرتیكه دارد مزخرف می گوید! آن وقت این بی شرم و علمای ما دارند می آیند حضرت عمر را تبرئه می كنند، عجب! مگر می شود عمر بیاید چنین حرفی بزند؟ تبرئه كسی كه خود اهل تسنن این مطلب را در كتبشان نوشته اند نه شیعه، آن وقت می آیند تبرئه می كنند و بعد هم ما اینها را زاهد و متقی می نامیم! ببین بدبختی به كجا رسیده؟ در كتبشان بروید ببینید.

 خیلی خب، تمام مصائبی كه برای امت اسلام اتفاق افتاد به خاطر این بود كه به این دو آیه قرآن عمل نكردند یك اینكه هر كاری كه خواستی بكنی باید از روی علم و یقین انجام بدهی، این یك، دوم در راهی كه می خواهی بروی آن مسیری را كه می خواهی انتخاب كنی آن مسیری باشد كه اگر برای تو علم آور نیست حداقل اطمینان نفسانی را بیاورد با توجه به این قضیه شما ببینید از فردا یا از همین امروز شروع كنیم دیگر ما می توانیم هر كاری را انجام بدهیم؟ به هر كسی دیگر می توانیم سلام كنیم؟ آیا از هر كس دیگر می توانیم تقلید كنیم؟ آیا پیش هر كس دیگر می توانیم تواضع و كرنش كنیم؟ منظور كرنش معنوی است، آیا به هر شخصی می توانیم سر تسلیم فرود بیاوریم؟ آیا به هر راهی كه در جلوی ما قرار می گیرد می توانیم در آن راه حركت كنیم؟ آیا به هر شایعه ای دیگر می توانیم توجه كنیم؟ و آیا و آیا و آیا؟ یا نه، چرا باید این مسأله به این نحو بماند؟

 امام حسین علیه السلام در روز عاشورا مگر چه گفت؟ تمام صحبت هایی را كه حضرت كرد در روز عاشورا آن چكیده و نتیجه و خلاصه اش این بود كه ای احمق ها عقلتان را كجا گذاشتید؟ این كلمه نتیجه‌ی‌

 تمام خطبه ها و تمام صحبت های حضرت و اصحاب و اهل بیت او است، همه بر این اساس میگردد كه عقل و فهمتان و مغزتان كجا رفته است؟ چه خورده اید؟ مست شدید و منگ شدید و لا یعقل شدید،

 حر چه كار كرد؟ آمد این عقل را به كار انداخت ها!، به جای گچ آمد چیز دیگری در مغز خودش قرار داد، در این جمجمه قرار داد، او آمد فكر كرد این چه وضعی است؟ این چه اوضاعی است كه پیش آمده؟ مگر این چه گناهی كرده است؟ نشست فكر كرد خدا هم كمكش كرد و توفیق به او داد، از آن طرف نور آمد، نور می آید یكی یكی باز می كند، تا نشستی فكر كردی البته آن هم توفیقش از خداست چرا ما از وسط راه و بیراهه می رویم چون نفسش صاف است و غل و غش ندارد این كارهایی را هم كه كرده تا به حال از روی نادانی و نفهمی كرده است خدا و امام حسین این ها را نادیده می گیرند و می بخشند، از روی عناد نبوده است، پرده بر او افتاده است و نتوانسته مسأله را خوب درك كند تصورش این بوده كه بیا یك نحوه‌ای بین امام و یزید توافقی، مسأله حل و فصل شود و محدوده ای قرار بدهد و حضرت در شهری تبعید شود و آنها هم به كارشان برسند در چنین حال و هوایی بوده است، نمی دانسته كه دارند لشكر پشت لشكر می آید، چه خبر است؟ چه شده است مگر؟ كسی مگر كودتا كرده است؟ یك نفر با هفتاد و دو نفر آمده است اینجا با زن و بچه چه خبر است این اوضاع؟ یك دفعه روز عاشورا آن صفای باطن به كمكش آمد فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ‌ این نبود، این رفت دنبال محكمات قرآن، دید این چیست؟

 یقین را آورد گذاشت جلو، علم را آورد جلوی خودش، نشست، دو دو تا چهار تا حساب كرد، این پسر پیغبمر نعوذباللَه زنا كرده؟ خوب اینهمه زنا می كنند و صاف در خیابان راه می روند، شرب خمر كرده است؟ نصف مردم دارند شرب خمر می كنند كسی هم خبر ندارد، یا فرض كنید كه قمار كرده؟ شطرنج كرده، الان كه همه دارند شطرنج بازی می كنند و مسأله ای نیست، چه كرده؟ از دیوار مردم بالا رفته و تعدّی كرده؟ نه! اینكه نمازش این است و روزه اش این است، زندگی اش این است، پسر پیغمبر است، چه می گوید؟ می گوید قرار بر این بوده طبق قراردادی كه بین برادرم و بین پدر این یزید، معاویه انعقاد پیدا كرده بوده تا وقتی كه او زنده است ما سكوت كنیم و حرف نزنیم الان كه مُرد الان خلافت به من می رسد این سگ باز میمون باز برای چه آمده روی تخت خلافت نشسته است؟ تمام شد، نشست فكر كرد به جای اینكه گچ بگذارد در این جمجمه، مغز آدم گذاشت نه حیوان، نشست فكر كرد این طرف را سنجید و آن طرف را سنجید، دو دو تا چهار تا، مسأله را حلاجی كرد دید این جهنم است و این بهشت است، دیگر معلوم شد حالا كه معلوم شد دیگر شیطان می آید سراغ آدم، اگر بروی كشته می شوی، اگر بروی زن و بچه ات فلان، اگر بروی فلان، مدام نفس در اینجا می آید، آمد و یك لگد زد به همه و گور پدر هر كسی كه بیاید و جلوی مرا در رسیدن به امام حسین بگیرد، چه شد؟ خدا آمد یك طرفه كرد.

 حالا آمده خجالت می كشد كه چطور برود پیش امام حسین، خبر ندارد كه اینها اقیانوس هستند این حرفها را نگاه نمی كنند، این كاری كه كردی اگر هزار برابرش را هم می كردی عیب نداشت ما به الانت نگاه می كنیم نه به دیروزت، ما به این ساعتت نگاه می كنیم و اهل كینه و حقه نیستیم، ما به گذشته نگاه نمی كنیم و پرونده ات را باز نمی كنیم كه پارسال و دو سال پیش چه كردی، كه معمول این طور است، ما كینه نداریم ما صاف هستیم و ما دریا هستیم، ما اقیانوس هستیم، ما وجود لا یتناهی خدا هستیم، ما مظهر وجود لا یتناهی خدا هستیم، تو داری از كه خجالت می كشی؟ از خدا خجالت می كشی؟ ما مظهر اوییم، خجالت ندارد بیا، دیدید كه حضرت و بقیه هم چطور استقبال كردند؟ انگار نه انگار قضیه ای اتفاق افتاده و انگار نه انگار كه سر راه را گرفته. تمام این قضایایی كه اتفاق افتاد برای حر بود، اگر حر آن برنامه را اجرا نمی كرد اصلا واقعه‌ی كربلا اتفاق نمی افتاد مسأله صورت دیگری پیدا می كرد و حضرت می رفتند به طرف یمن و در آنجا شیعیان بودند و حضرت را حفظ می كردند، یعنی تمام این مسائل كربلا و از بین رفتن و كشتن و شهادت ها و حضرت علی اصغرها، تمام بر سر حر بود ولی انگار نه انگار، تازه نه تنها رفت و ملحق شد بلكه حضرت او را باب الحوائج قرار داده است. كسی كه توسل كند به حضرت حر دعایش مستجاب می شود، حالا آدم كجا باید برود؟ كجا باید برود؟ غیر از ائمه آدم می تواند جای دیگر برود، غیر از اینجا می تواند جای دیگر برود؟ اگر برود دیوانه است، تمام مسائل همه به خاطر این قضیه اتفاق افتاده،

 این یكی از مسائل و نمونه ها اگر بخواهیم توضیح بدهیم خیلی مطلب جای گسترش و باز شدن دارد رفقا هم خودشان اهل اطلاع هستند و جزئیات و فروعات را می توانند بیرون بیاورند

 فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ‌ آن كسانی كه در دلشان زنگار كدورت و انحراف است می روند دنبال اینها، این رفتن و گشتن از كجاست؟ به خاطر دل است، پس در آیه‌ی قرآن كدورت و زنگار وجود ندارد در آیات قرآن ابهام وجود ندارد تاریكی وجود ندارد آن تاریكی، درون ماست و به دنبال آن تاریكی، آثاری كه ظهور پیدا می كند آن هم تاریك خواهد بود، آیات قرآن را می خوانیم ولی مقصود تاریك از آن میگیریم معاویه و عمرو عاص هم قرآن می خواندند ولی وقتی كه مسأله به تمسّك به قرآن رسید می بینید همین قرآن بر سر نیزه می رود برای از بین بردن قرآن ناطق علی بن ابیطالب علیه السلام، بیایید قرآن را جلوی خودمان بگذاریم چرا جنگ بكنیم؟ خب چرا دیروز این كار را نكردی؟ حالا وقتش است؟ چرا یك هفته پیش و یك ماه پیش این كار را نكردی؟ هجده ماه جنگ صفین طول كشید الان حسبنا كتاب اللَه! الان بیاییم قرآن را حَكَم قرار بدهیم؟ این هجده ماه كجا بودید؟ حالا كه مالك اشتر در چند متری خیمه‌ی معاویه رسیده حالا باید به قرآن رجوع كرد؟ این می شود متشابه، آن مردم، همین مردم ظاهر می آیند به علی می گویند چرا می جنگی؟ این قرآن ها تا مناره رفته بالا! حضرت فرمودند: چرا تا دیروز این كار را نكردند؟ می گویند نه! حالا كه اینها گفتند! اشتباه كردند حالا می خواهند از اشتباهشان برگردند چرا ما بجنگیم؟ حضرت می فرمایند ما هجده ماه جنگیدیم برای چنین وقتی كه این جرثومه را برداریم شما آمدید می گویید جنگ تمام شد؟ كاری كردند كه آمدند شمشیر

 كشیدند بالای سر علی علیه السلام گفتند یا می گویی مالك اشتر برگردد یا تكه تكه ات می كنیم! ببینید چطور است، اینها كسانی هستند كه‌ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ‌ هستند. ننشستند فكر كنند اگر قرار بر این باشد چطور این مسأله قبلا اتفاق نیفتاده؟ اگر قرار به تمسك قرآن باشد چطور وقتی كه علی خلیفه شده معاویه این خلافت را رد كرده است و سر به طغیان برداشته است؟ چرا؟ مگر در زمان عثمان این معاویه مخالفت كرد؟ مگر در زمان عمر مخالفت كرد؟ چه شد حالا كه زمان، زمان خلافت علی است، مگر شما خلیفه را قبول ندارید؟ این خلیفه می گوید این حاكم باشد و این حاكم نباشد چطور الان معاویه آمده و خود را خلیفه می داند؟ چه كسی او را انتخاب كرده است؟ عمر آمد انتخاب كرد الان خلیفه‌چهارم آمده است و می خواهد بردارد، جواب این حرفها چیست؟

 شخصی كه عقل داشته باشد شخصی كه فهم داشته باشد، شخصی كه در دلش زیغ نباشد فوراً باطل را از حق تشخیص می دهد، این كلك است، این حقه است، این حیله است، این مكر است، این دو پهلو صحبت كردن است، این دو گونه صحبت كردن است، این دو قسم حرف زدن است، دیروز یك جور حرف بزنیم امروز یك جور، دیروز به نفعمان به آن قسم حالا كه ورق برگشته است اینجور حرف می زنیم. آن طوری كه به صلاح ما و شخصیت اجتماعی ماست هر روز صحبت می كنیم نه آنطوری كه واقع است، یك روز به ضرر باشد و یك روز به نفع باشد، آن طور حرف نمی زنیم، آن طور كه موقعیت ما محفوظ بماند باید الفاظ را در كنار هم تركیب كنیم و تعبیرهای مناسب برای انحراف فكر و برای اعوجاج طریق بكار ببریم، هر روزی كه به نفع است و هر روزی كه به صلاح هست این وضعیت محفوظ بماند،

 بنابراین تمام مطالب همه برگشتش به درون ماست، چون ما دارای تشابه نفسی هستیم به تشابهات قرآن رجوع می كنیم نه به محكمات، چون ما دارای انحراف نفسی هستیم در مواجهه‌ی با حق، آن عقربه را به این طرف می گردانیم چون ما دارای نقصان و خلل هستیم در عرضه‌ی مطالب حق و باطل، آن شاقول را به آن سمت باطل به حركت در می آوریم و آن قسمت را می گیریم چرا این قسمت را نمی گیرید؟ چرا آن چه را كه حق است نمی گیرید؟ چرا؟ در حالی كه وقتی كسی روشن و صاف است ...

 در مجلسی بود كه من صحبت می كردم این قضیه برای دوازده سیزده سال پیش است حدود چهل پنجاه نفر در آنجا حضور داشتند بحث و مطلبی بود، من راجع به آن مطلب آنجا صحبت كردم و بعد گفتم راجع به مطالبی كه امشب صحبت كردم هر كسی سوالی دارد همین جا بكند، هر كسی هر سؤالی دارد بپرسد نگویید جواب داده نشد و ملاحظه كردیم و نگویید مصلحت نبود، نه! تا وقتی من الان هستم هر سؤالی دارید بكنید، سؤال كردند، راجع به زوایای مختلف پرسیدند و تمام شد، گفتم دیگر سؤالی نیست؟ دیگر برای كسی ابهام باقی نمانده؟ دیگر اشكالی باقی نمانده؟ صلوات بفرستید، صلوات فرستادند و مسأله تمام شد. از آن پنجاه نفر چهار نفر این مطالب ما را پذیرفتند چهل و شش نفر در همان مسأله ای كه بودند باقی ماندند، اینها

 برای چیست؟ اشكالات هم كه پاسخ داده شد پس دیگر چه چیز ماند؟ رمل و اسطرلاب هم كه ما نینداختیم، ما هم كه گفتیم هر سؤالی دارید بپرسید و نگویید نبوده، نگویید خجالت كشیدیم و نخواستیم، چرا؟ فی قلوبهم زیغ، زیغ است. انحراف است، كجی است، باید او را درمان كنیم. باید به داد او برسیم، چرا این چهار نفر پذیرفتند؟ چون صاف نگاه كردند و سنجیدند و گفتند مطلب این است و این است و اشكالات را هم سؤال كردند و صحبت شد، همه‌ی مطلب تمام شد دیگر چیزی نماند، ما كه نیامدیم آیه‌ی قرآن را بگوییم، همین مطالب خودمان را گفتیم و متشابه هم نبود صریح بود این و این و تمام شد و این همیشه هست و همیشه این مسأله باقی خواهد ماند، امام صادق علیه السلام می فرمایند وقتی كه از حضرت سؤال می كنند مقصود از محكم در این آیه‌ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ ... آل‌عمران، ٧ چیست؟[[5]](#footnote-5) می فرمایند مقصود ما اهل بیت پیغمبر هستیم، بعد سؤال می كنند مقصود از متشابه كه خداوند می فرماید «و اخر متشابهات» چیست؟ حضرت می فرمایند مقصود ابوبكر و عمر و عثمان است. همینكه از افتخارات اسلام هستند، این كلام حضرت یعنی چه؟ یعنی ما اهل بیت حق و مدار حق هستیم و غیر از ما همه باطل هستند، حق یعنی اهل بیت، اهل بیت یعنی حق، هر جا كه انگشت اهل بیت در آنجا باشد آنجا حق است و هر جا كه در آنجا اثر اهل بیت نباشد آنجا باطل است. شق ثالث هم ندارد، فقط و فقط چهارده معصوم و بس! تمام شد لذا حضرت می فرمایند محكم یعنی ما، یعنی چه؟ یعنی دنبال ما بیایید

 پیغمبر چه فرمود؟ انی تاركم فیكم الثقلین كتاب اللَه وعترتی‌[[6]](#footnote-6)، قرآن كتاب محكم است، در كنار قرآن، عترت، اهل بیتی، اهل بیت می شود معیار و میزان ورای محكمات، بدون اهل بیت گمراهی و ضلالت است آن كسانی كه می گویند ما قرآن را می گیریم و به اهل بیت كاری نداریم، همین برادران اهل تسنن ما، ببینید وضعشان را؟ ببینید!

 ماه رمضان كه می شود شب در مسجد الحرام بروید ببینید نماز می خوانند، نماز تراویح، تمام این مسجد الحرام همه جمعیت، من یك شب یا دو شب چند سال پیش مشرف بودیم، نگاه می كردیم تمام این جمعیت همه دارند بلند می شوند می روند ركوع و سجده می كنند و من در همان جا شنیدم از بعضی از معممین كه می گفتند نگاه كنید به عظمت اسلام! نگه می دارند و ضبط می كنند و پخش می كنند به همه‌ی دنیا كه بیایید نگاه كنید عظمت اسلام را ببینید و مردم را ببینید، میلیون ها نفر می روند و سجده می كنند، این می شود عظمت اسلام! تمام اینها باطل است! چرا؟ خلاف دستور خداست، رسول خدا نماز تراویح را فرادا تشریع فرمود، یعنی برو یك گوشه بایست و برای خودت نه، به كسی اقتدا كن و نه اینكه كسی به تو اقتدا بكند، برای خودت بایست این هزار ركعت را فرادا بخوان، حالا ما می آییم از خود كاسه‌ی داغ تر از آش می شویم و دلسوزتر از رسول خدا وائمه می شویم و دین خدا را بهتر از آن ها می فهمیم می آییم می گوییم نه!

 یعنی چه برویم یك گوشه‌ی مسجد الحرام نماز بخوانیم، مردم چه می گویند؟ می گویند هر كسی ایستاده برای خودش نماز می خواند، بلند شوید بیایید اجتماع كنید.

 من در یك مجلسی بودم بنده خدایی بود كه اسمش را نمی برم، داشت راجع به اینكه شانه باید به سمت خود كعبه باشد و به اندازه‌ی یك سانت نباید از كعبه انحراف داشته باشد، داشت توجیه می كرد كه ببینید چگونه خداوند این طواف را (البته عربی صحبت می كرد و فارس نیست) به این كیفیت قرار داده است، همه‌ی افراد باید منظم در یك صف بیایند و حركت كنند، گفتم مگر اینجا پادگان و نظام وظیفه است آقا؟! به چپ چپ به راست راست، شما مسجد الحرام را با پادگان عوضی گرفته اید، آن پادگان است كه تق توق جلوی بقیه میزنند بالا، اینجا مسجدالحرام است، اینجا باید هر كسی در حال و هوای خودش باشد، دیگر بنده خدا حرفش را پس گرفت،

 حالا جناب عمر ببینید تفكر سیاسی چگونه می آید و دین را تابع خودش می كند، توجه كنید اینكه عمر آمد تشریع رسول خدا را تغییر داد و به جای فرادا، نماز جماعت گذاشت نه اینكه به خاطر خدا و بهشت و جهنم و اینها بود، نه، آمد برای اینكه آن خلافت خود را به رخ افراد بكشاند، نگاه كنید ببینید این جمعیت را، همه با هم می روند ركوع، من هستم، من خلیفه‌ی اینها هستم، ما خلیفه‌ی اینهاییم، ببینید همه یكدست و یك پارچه و با یك شكل، با هم یك دفعه بروند ركوع و با هم سر از سجده برمی دارند، آن وقت امیرالمؤمنین می آید می خواهد این سنت را برگرداند به زمان خود رسول خدا، این قوم حیاری و منگ می گویند یاعلی! همین آیه، كه ما پدرانمان اینطور كردند تو می خواهی برگردانی، شما خیال می كنید این آیه فقط برای كفار و مشركین است؟ كه ما پدرانمان اینطوری بودند و ما نمی توانیم دست از آن سیره برداریم، نه آقا! برای خود مای شیعیان است برای خود ما شعیان است برای خود ما كه اینجا هستیم است، برای همه است، گفتند یا علی: واسُنَّت عُمرا ای ددم وای! تو می خواهی این روش و سنتی كه عمر آمده ... این سنت را اگر عمر آورده قبل از او پیغمبر آمده این كار را كرده، پیغمبر را كنار می گذاری و سنت عمر را می گیری، این میشود فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ‌ این ها نیامدند این عقل و مغز را بكار بیندازند، اگر هم گیرم پیغمبر تشریع هم نمی كرد، بین پیغمبر و بین عمر را در یك سطح قرار می دهی؟ این می شود تشابه.

 لذا امام صادق می فرماید محكمات چه كسانی هستند؟ ما اهل بیتیم، ما اهل بیت هستیم كه كلام ما محكم است، تأویل بر نمی دارد و توجیه بر نمی دارد و حقّ مطلب همان است. در مقابل چه؟ در مقابل متشابهات هستند، آنهایی كه به دنبال آنها می روند آنهایی كه دارند به آنها تمایل پیدا می كنند.

 یك روایتی داریم از امام صادق علیه السلام راجع به مختار، در حضور حضرت شخصی از حضرت سوال می كند راجع به مئال و سرنوشت مختار بن ابی عبیده ثقفی كه بعد از جریان عاشورا قیام كرد و آن قتله‌ی كربلا را به درك فرستاد و امام سجاد علیه السلام در حق او دعا كردند، راجع به مختار سوال می كند حضرت‌

 می فرماید كه در روز قیامت (روایت روایت مفصلی است من همان قسمت آخر را بیان می‌كنم) خداوند او را در آتش قرار می دهد، چون مختار یك مسائلی داشت مثلا نسبت به امام سجاد، قائل به امامتش نبود و قائل به محمد بن حنفیه بود و به دستور محمد حنفیه كار ها را انجام می داد، سید الشهداءمی آید و استغاثه می كند و می گوید من بر گردن شما حق دارم بعد خطاب می رسد كه بله چون این شخص قتله‌ی كربلا را به درك فرستاده است مورد شفاعت امام حسین علیه السلام‌قرار میگیرد، حضرت شفاعت می كند و می آید بیرون، بعد آن راوی از حضرت سوال می كند چگونه خدا مختار را در قیامت در جهنم می گذارد ابتداءً؟ حضرت فرمودند چون مختار در قلبش به اولی و دومی تمایل داشت! بعد حضرت این را می فرمایند واللَه اگر جبرائیل و میكائیل كه دو ملك مقرب خدا و عرش خدا در زیر بال اینهاست اگر ذره ای از محبت این دو در دلشان باشد خدا به رو اینها را در آتش قرار می دهد[[7]](#footnote-7)،

 در عین تولی تبری هم باید داشته باشیم، معنا ندارد انسان در قلبش تولی داشته باشدو محبت اهل بیت داشته باشد ولی تمایل به آن افراد و آن اشخاص و آن نفوس خبیثه كه آنها به عنوان شیاطین آمدند و بودند و هستند كه جلوی راه خدا را سد می كنند انسان نسبت به آن ها تمایل داشته باشد،

 پس بنابراین رسیدن به مقام محكم نفسی این است كه انسان از حالت شك بیرون بیاید از حالت شبهه بیرون بیاید و برسد به واسطه‌ی ولایت، به ولایت امام علیه السلام كه در آنجا دیگر مسأله صورت دیگری پیدا خواهد كرد و در آنجا تمام مسائل برای انسان به صورت محكمات ظاهر خواهد شد و همه‌ی عالم هستی آن حقیقت خود را به صورت شفاف برای انسان نشان خواهند داد و لذا داریم كه در باب حكمت اینكه وقتی انسان به حقیقت حكمت و علم راه یابد تمام جهان هستی برای او روشن خواهد شد و دیگر هیچ نقطه‌ی ابهامی برای او باقی نخواهد ماند این همین مرتبه است. دیگر در آنجا زیغ و ابهامی وجود ندارد دیگر در آنجا شكّ و تردیدی وجود ندارد و آنجا مسأله مسأله‌ی لاریب فیه است و آنجا همان جایی است كه خداوند می فرماید: سُبْحانَ اللَه عَمَّا يَصِفُونَ‌ الصافات، ١٥٩ إِلَّا عِبادَ اللَه الْمُخْلَصِينَ‌ الصافات، ١٦٠ دیگر در آنجا مقام عجز وجود ندارد تسبیح پروردگار به خود ذات پروردگار بر می گردد نه به مقام انسانی و بشری ما، كه آن مقام مقام خطا و اشتباه و نقصان و زلل است، آنجا مقام، مقام حق و مقام مقام محكم است.

 این مسأله تا اینجا دیگر به نظر می رسد كه توضیح راجع به این فقره به همین مقدار دیگر كفایت كند. اما مطلبی كه راجع به خصوصیت این ایام و اوقات هست و توفیق نداشتیم كه قبل از ماه رجب خدمت دوستان برسیم، گرچه این مطالب همیشه گفته شده است و رفقا اطلاع دارند راجع به این خصوصیات اشهر ثلاثه (رجب و شعبان و رمضان) فقط از باب اختصار راجع به دو سه مطلب كه آن هم بی ارتباط با این مطالب نیست خدمت رفقا عرض كنم،

 خصوصیات این ماه را رفقا می دانند كه خصوصیات غیر عادی است از ماههای دیگر و شاخصه های آن با شاخصه های ماه های دیگر تفاوت دارد و حال و هوا نسبت به ماه های دیگر فرق می كند مطالبی كه در این زمینه از بزرگان است را همه شنیده اند و خوانده اند و مطلع هستند، آنجایی كه به نظرم می رسد مرحوم آقا در دو سه مطلب نسبت به این ماه ها تأكید داشتند، یكی از آنها مسأله‌ی سكوت بود، در قضیه‌ی سكوت ایشان خیلی تأكید داشتند، حتی مطالب مفید، مطالب غیر مفید كه این اختصاص به این ماهها ندارد، مطالبی كه در مجالس همه می گویند فلان چیز ارزان شد و گران شد و ... این مطالبی كه همه اش سر و ته یك كرباس هم ارزش ندارد همه جا هست و انسان نباید خودش را چه در این ماه ها و چه غیر از این ماه ها به این مطالب بسپارد، اهل دنیا باید به این مطالب دل بسپرند و از عهده اش هم به خوبی بر می آیند و نیازی به حضور ما و دغدغه‌ی خاطر ما نیست، ما از این نقطه نظر دغدغه‌ی خاطری نداشته باشیم و بحمد اللَه خداوند افرادی را خلق كرده است كه به این مطالب بپردازند، راجع به این مطالب كه جای صحبت نیست و اما مطالبی كه مطالب مفیدی هم هست نه ضروری و مطالب بدی نیست و مطالب خوبی هست من حیث المجموع، باز هم انسان در این سه ماه مراقبت بیشتر داشته باشد و سكوت را باید رعایت كند، مگر در موارد ضرورت كه آن یك مطلب دیگری است،

 و حتی ایشان می فرمودند كه بسیاری از شاگردان اساتید و بزرگان در این سه ماه در حالت خلوت خودشان و در آن حالت توجه به خود، در دهان خود ریگ می گذاشتند كه تا اگر یك جایی صحبتی پیش می آمد و نفس تمایل به عرض اندام و اظهار مطلب پیدا می كرد، پیدا می شود دیگر در مجالس، گاهی یك نفر یك حرف می زند می بینیم خلاف است و نفس تحریك می شود و باید حرف بزند، نه آقا بنشین سر جایت و گوش بده، نیازی نیست، عرض كردم دیگران حقّ مطلب را ادا می كنند و نیازی نیست كه انسان بیاید و از خود مایه بگذارد الحمد لله من به الكفایه هست اگر وجوب وجوب كفایی باشد بعضی ها در مقام ادای تكلیف هستند، بعضی ها این كار را انجام می دادند ما نمی گوییم این كار را بكنید ولی این مطلب را دائماً انسان باید در مراقبه‌ی خودش قرار بدهد و نتیجه اش را خواهد دید، مسأله سكوت بسیار مهم است، و چه بسا انسان بسیاری از عبادتهای خودش را و توجهات خودش را و آن آثار را به واسطه یك كلام از دست می دهد، و انگار نه انگار كه كاری انجام داده و زحمتی كشیده و مراقبه ای انجام داده،

 مخصوصا در مشاجرات در داخل منزل، كه این خیلی مسأله‌ی مهمی است كه انسان باید از اینگونه مسائل خود را به دور نگه دارد و بی خود در هر چیزی داخل نشود و اظهار سلیقه نكند و مقداری اختیار را در امور به دیگران واگذار كند در حدّی كه مورد اختیار آنهاست نه اینكه بخواهد تعدی شود از حد و مرز، بگذارد در این مسأله مقداری كنار باشد، نسبت به شریك و همسایه و بیرون، در رفت و آمد و حركت و در ماشین نشسته است، یك كسی خلافی می كند لازم نیست انسان جوابش را بدهد اگر انسان بخواهد در كوچه و

 خیابان جواب همه را بدهد كه دیگر شیرازه‌ی همه چیز از هم گسسته می شود، ما نباید به اعمال و رفتار دیگران نگاه كنیم، ما باید به وظیفه‌ی خود نگاه كنیم، اگر بخواهیم به دیگران نگاه كنیم كلاه ما پس معركه است و هیچ نتیجه ای نمی بریم و هیچ گاه دیگران را مثل خودمان نخواهیم كرد، این فایده ای ندارد

 ما باید به خود نگاه كنیم كه در قبال كارهای مختلف دیگران چه عكس العملی نشان بدهیم، حرف بزنیم یا نه؟ ساكت باشیم و بگذریم و كار عوام را به عوام واگذارد كنیم و كار جاهل را به جاهل واگذار كنیم و بالاخره یك فرقی باید باشد، بالاخره باید یك امتیاز و فرقی باشد نمی شود كه مسأله به این كیفیت باشد كه در منظر و مرأی است، در مسأله سكوت بزرگان خیلی تأكید داشتند و من گمان می كنم مطالبی كه در این زمینه بیان شده است هیچ كدام به اهمیت سكوت نیست، بسیار این مسأله مسأله‌ی مهمی است،

 مطلب دومی كه راجع به این سه ماه بزرگان می فرمودند مسأله‌ی معاشرت است كه انسان با چه كسانی معاشرت داشته باشد؟ با چه كسانی صحبت كنیم؟ با چه كسانی برخورد كنیم؟ چه بسا ممكن است كه یك صحبت و یك برخورد حال انسان را متغیر كند و این مسأله برای خود من بسیار اتفاق افتاده. یك مرتبه من در یك حال و هوایی بودم و مدتی خب این مسأله ادامه داشت یك شب از جایی می گذشتم و یك نفر از افرادی كه فرد مخالفی بود البته این قضیه در زمان مرحوم آقا بود و عرض كردم راجع به این قضیه مطالب زیادی دارم كه برای خود من تجربه شده است نه اینكه صرفا از دیگران نقل كنیم، نه یك مسأله واضحی است و این فقط در وسط راه به ما سلامی كرد و ما علیكی گفتیم و یك حال و احوال پرسی و همین و خداحافظ شما، آن حال و هوای ما رفت كه رفت و تا یكی دو هفته هم به این كیفیت ادامه داشت و دیگر آنقدر التماس كردیم كه خدایا غلط كردیم، بالاخره مسأله صورت دیگری پیدا كرد،

 ببینید یك صحبت كردن ده ثانیه ای چه تأثیری دارد آن وقت ما با هر كسی رفت و آمد می كنیم و صحبت می كنیم و دل می دهیم و قلوه می گیریم در ارتباطات و حرفها، اینها تأثیری ندارد؟ این نفوس اثر ندارد؟ لذا بزرگان در این معاشرت خیلی دقت كردند و چقدر این معاشرت در انسان اثر دارد، انسان با افراد كاملا می تواند عكس العمل آن نفوس را در خود حس كند، با اولیای خدا اگر انسان بنشیند یك جور است و با غیر اولیای خدا یك قسم است،

 در زمان مرحوم آقا واعظی بود كه الان فوت كرده است ایشان گاه گاهی دعوت می شد و می آمد، در یك ماه رمضانی مرحوم آقا ایشان را دعوت كردند، این یك وضعیت خاصی داشت، در ابتدای ماه كه آمد یك شمایلی داشت و حال هوایی داشت و محاسنش در حدی بود كه شاید خیلی رضایت بخش نبود با این كه معمم بود، قیافه، عبا، قبایش خلاصه یك وضعیت خاصی داشت، هر روز از ماه رمضان كه می گذشت ما می دیدیم این دارد وضعیت عوض می شود، آخر ماه رمضان دیگر شد همان حدّ مطلوب و در همان سطح، بعد عجیب اینجاست كه خود ایشان در بالای منبر یك روز گفت با اینكه مرحوم آقا نهی می كردند افراد را كه از ایشان تعریف بكنند و ناراحت می شدند یعنی جدا ناراحت می شدند و حتی به آنها می گفتند اگر بخواهید

 تعریف كنید ما دیگر نمی توانیم از شما استفاده و بهره ببریم، مؤدبانه می گفتند یك روز ایشان اعتراف كرد به این قضیه، گفت من نمی دانم چه سرّی در ارتباط با این مرد وجود دارد كه نفس ارتباط و در كنار نشستن او، انسان را تغییر می دهد؟ به صحبت و اینها كاری نداریم، مرحوم آقا سرشان را انداختند پایین و هیچ چیز نگفتند، یك شخصی آمده بود یك هتاكی كرده بود روز قبل و یك آدم معقولی نیست، آمده بود و هتاكی كرده بود و یك ایرادی گرفته بود و ایشان در پاسخ به آن ایراد آمد و این مطلب را گفت،

 این همان اثری است كه این دارد احساس می كند، همان اثر نفس همان اثر صفای روح، همان اثر خلوص ضمیر خواهی نخواهی منتقل می شود، و این را عوض می كند و تغییر می دهد، مقابل این مسأله هم وجود دارد، اگر انسان با افرادی كه اینها دارای اعوجاجات و انحراف و فساد باطن و كدورت و ظلمت ضمیر هستند، با آنها بنشیند كم كم بدون اینكه خود متوجه شود تغییر پیدا می كند، یك دفعه می بیند عجب! من سابق چه حالی داشتم و الان چه حالی دارم؟

 راجع به محیط چقدر ایشان تذكر می دادند كه انسان در آن محیطی كه هست باید مستعد باشد نه فاسد، اینهمه ایشان میگفتند رفتن به كشورهای كفر برای انسان ضرر دارد و سكونت در آنها حرام است برای چیست؟ چون در آنجا روح نیست و روح در آنجا وجود ندارد، اما الان می گویند چه اشكالی دارد در آنجا نماز هم می خوانیم، آنجا نماز نیست، عروسك است، رباط است، رباط كوكش كنید راهش بیندازیم او هم شروع می كند دستهایش را بالا و پایین می آورد، آن نمازی كه در آنجا خوانده می شود با این نمازی كه در ولایت امام زمان است خیلی فرق می كند آن نمازی كه در آن جا با آن نمازی كه در مكه است خیلی فرق می كند، آن نماز با آن نمازی كه در عتبات است خیلی فرق می كند، چرا؟ چون در اینجا نور ولایت است در آنجا نیست و آنجا كدورت است می گویند آنجا نماز هم می خوانیم همین است، فایده ندارد می خواهی نخواهی هم نخوان، روح ندارد، درآنجا توجه نیست‌

 این حالت می آید انسان را منگ می كند، انسان نمی فهمد، می گوید خب نماز هم می خوانیم و طوری نشده و روزه هم میگیریم و قرآن هم می خوانیم، ولی محیط بسیار در این مسأله تأثیر دارد،

 اینها مسائلی بود كه لازم بود البته رفقا اطلاع داشتند این را خدمت رفقا عرض كنم، واما مطالبی كه راجع به این قضیه است علاوه بر این، اینها تذكراتش داده شده است ان شاء اللَه كه امیدواریم خداوند بهترین نتیجه و پاداش را و ادراك این ماه های مبارك نصیب همه بفرماید. و آن نعمت واقعی و حقیقی كه رسیدن به مقام احكام و مقام اتقان و رسیدن به حقیقت و معرفت امام علیه السلام است نصیب همه بفرماید، در فرج امام علیه السلام تعجیل بفرماید. ما را از منتظران واقعی آن حضرت قرار دهد، در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش محروم نفرماید.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. نهج البلاغة (صبحى الصالح)، ص ١٨٤؛ نهج البلاغة (عبده)، ج ٢، ص ٧: فإنّ يد الله على الجماعة. [↑](#footnote-ref-1)
2. الغارات، ج ١، ص ٧؛ بصائر الدرجات، ج ١، ص ٢٦٦؛ تفسير فرات الكوفى، ص ٦٨. [↑](#footnote-ref-2)
3. الأصول السقة عشر، ص ٧٦. [↑](#footnote-ref-3)
4. الطرئف فى معرفة مذاهب الطوائف، ج ٢، ص ٤٣٣؛ صحيح البخارى، ج ٥، ص ١٣٧ و ١٣٨ [↑](#footnote-ref-4)
5. تفسير العياشى، ج ١، ص ١٦٢؛ الكافى، ج ١، ص ٤١٥. [↑](#footnote-ref-5)
6. مناقب ابن مغازلى صفحه ٢٣٤ حديث ٢٨١ [↑](#footnote-ref-6)
7. ناسخ التواريخ، احوالات امام سجاد عليه السلام [↑](#footnote-ref-7)